

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

داکتر سیف محمودی

۱۶ نومبر ۲۰۱۴

زنده یاد داکتر عبدالرحمان محمودی



زنده یاد داکتر عبدالرحمان محمودی در سال ۱۲۸۸ هجری شمسی در گذر بارانه کابل زاده شد. پدرش مأمور پایان رتبه دولت بود. در سال ۱۳۱۶ هـ. ش طبابت را آغاز کرد. در کنار طبابت به سیاست روی آورد. وی خود را خدمتگار مردم دانسته نه تنها از لحاظ فزیک بلکه از نظر ذهنی و اجتماعی و فرهنگی نیز مردم را مداوا می کرد. اما این کار برایش آسان نبود و به قیمت جاننش تمام شد.

در سال ۱۳۲۷ در انتخابات بلدیۀ کابل عملاً وارد صحنۀ سیاسی شد و در مجامع عمومی نطق های آتشین و انتقادی و انتباهی و تندى را ایراد کرد. صراحت لهجۀ وی، ارزش اجتماعی و سیاسی او را آشکار می ساخت. لذا به خاطر همین سخنان انتقادی و آتشینش بار ها زندانی شد.

زنده یاد محمودی در دوره هفتم شورای ملی (۱۳۳۱/۱۳۲۸) با ۱۴۰۰۰ رأی مردم کابل به پارلمان راه یافت. در این دوره در حدود ۵۰ تن از نمایندگان واقعی مردم در پارلمان جای داشت.

در دوره هشتم شورای ملی، سلطنت ظاهرشاهی مداخله نمود تا نوکران گوش به فرمان خود را برگزیند که چنین هم شد. مردم کابل، محصلان پوهنتونها تحت رهنمائی زنده یاد داکتر محمودی (اولین بار مظاهره در افغانستان عزیز) مظاهره ای را در شهر کابل علیه ستم و ریاکاری دولت به راه انداختند. مظاهره از مقابل معاینه خانه زنده یاد محمودی (عقب مسجد پل خشتی) با خطابه آتشین وی آغاز و با همراهی مردم کابل و دادن شعار ها و خطابه های به ضد دستبرد سلطنت در مقابل ارگ شاهی خاتمه یافت. این حرکت مردم کاخ سلطنتی را به لرزه در آورده بود. شاه فرمان مسلح ساختن عساکر و امر فیر را بالای مظاهره چپان صادر نموده بود. اما سخنان زنده یاد محمودی روحیه عساکر را به نفع مظاهره چپان چرخانید. وی سخنان خود را به زبان ساده چنین آغاز کرد:

«مردم دلاور و رزمنده و عساکر جان فدای وطن. شما عسا کر، اولاده ملت هستيد. ما برای دفاع از خواسته های شما این کار را می نمایم. شما از قراء و قصات و ولایات عقب نگهداشته شده وطن آمده اید. شما در فقر، بد بختی، بیکاری، بیخانگی، بیگاری، بی مکتبی، بی برقی، نداشتن سرک، نداشتن آب آشامیدنی صحی، نداشتن صحت و سلامتی و شفاء خانه و داکتر رسیده و مهربان و حد اقل زندگی انسانی محروم هستید. همه این خوبی های شما را یکدسته چوکی نشینان دزدیده اند، که باید شما آن را به دست بیاورید. اتحاد ما و شما و مبارزه ما و شما، نجاتبخش شما و ما خواهد شد.....». محمودی در انتخابات دوره هشتم شورا با بیانات تند و آتشبار وارد میدان مبارزه شد که نظام فرتوت سلطنتی نتوانست آن را تحمل نماید، لذا وی را با ۱۶ تن از مبارزین دیگر در ۱۸ سرطان ۱۳۳۱ زندانی ساخت که تنها زنده یاد محمودی، براتعلی خان تاج و سرور جويا و فتح محمد خان فرقه مشرمدت ده سال را تا پای مرگ به زندان بودند، اما دیگران با دادن توبه نامه ها، بعد از دو/سه سال رها گردیدند.

ارگان نشراتی «حزب خلق» زنده یاد داکتر محمودی «ندای خلق» بود. مدیر مسؤل آن زنده یاد انجنیر ولی احمد عطائی و صاحب امتیاز آن زنده یاد داکتر عبدالرحمان محمودی بود. «ندای خلق» در ۲۹ شماره در خدمت خلق قرار گرفت.

زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی یکی از قهرمانان نامدار، انقلابی و مبارز میهن بود که مردانه و استوار و سر به کف در راه عدالتخواهی و آزادی توده ها رزمید. وی از طبقه محروم و مظلوم میهن بود و درد و رنج مردمش را بالای گوشت و پوست خود احساس می نمود. چون در میان توده های رنجیده وطن زاده و رشد یافته بود، از این سبب همیشه برای رهائی مردمش از چنگال اقلیت مفتخوار، استعمارگر و ستمگر زمانش می اندیشید و تلاش و مبارزه می نمود. لذا این عمل وی باعث کینه توزی خاندان شاهی قرار گرفت و ایشان ده ها سال را در زندان مخوف قرون وسطائی شاهی (دهلیز مرگ زندان دهمزنگ) در دوران صدارت سردار داوود (مشهور به سردار دیوآبه) به سر برد. شکنجه های ظالمانه آنها را تحمل نمود و تا اخیر به زانو در نیامد و به آواز بلند می گفت:

یقین دارم که فردا بینوایان همه آقای این ملک و جهان است

زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی با خلق ستمکش خود پیمان بسته بود که تا آخرین رمق حیات در مقابل نا برابری ها و استبداد قرون وسطائی آسیائی، چون صخره استوار و متین بایستد و از حقوق حقه توده ها دفاع نماید. چنانچه همیشه ورد زبانش بود این که:

من فداکارم و جان باختن آنین من است خدمت تو ده بیتاب و توان دین من است

زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی با از خودگذری، جان نثاری، فداکاری و سرتیری که داشت، یکی از بارزترین شخصیت های نستوه بود که تمام زندگی پربارش را برای کسب ارزشهای انسانی برای مردم درد رسیده اش وقف نمود و جان عزیزش را در این راه فدا نمود.

وی وطن عزیز و مردمش را از جاننش بیشتر دوست داشت. زنده یاد یک سخنور راستینی بود که با زبان راستین خود هر فردی را با احساسات و امید داشت و محصور کلام راستینش می نمود. آنقدر وی در مسایل وارد بود که مطالب بغرنج را به زبان ساده بیان می نمود.

زنده یاد داکتر محمودی یکی از رزمنده ترین و دلیر و صادق و راستگو و تأثیر گذار ترین چهره های سیاسی زمان معاصر بود و است. هر قدمی را که زنده یاد می گذاشت، برای آرامش و رهنمائی و نجات مردمش بود. چنانچه صفحات بر جسته جریده «ندای خلق» پر از آرزو های مقدس و والای انقلابی و آزادیخواهی، میهندوستی و دموکراسی و گسترش علم و فرهنگ نو و ایده های صلح و برابری میان توده ها و دفاع از حقوق حقه انسانی آنها بود.

زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی تا پای جان درفش مبارزه و مقاومت و آزادی را در کشور عزیز برافراشته نگه داشت. اما باید گفت که پایان زندگی آن راد مرد بزرگ ، پایان مبارزات انقلابی برای رهائی توده ها از اسارت و شکستن زنجیر های بردگی نبوده بلکه رهروان و یاران راه محمودی این راه را تا پیروزی خلق بر دشمنانش ادامه می دهند. این رزمندگان یاد زنده یاد داکتر محمودی این مبارز ناترس و رزمنده و انقلابی را گرامی می دارند و فراموش نمی کنند. بر شهامت و دلیری و از خودگذری شادروان احساس احترام عمیق می گذارند.

راهش پر رهرو و دشمنانش نیست و نابود و زیون باد.

قسمتی از پارچه شعری از زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی. ۱/۱ / ۱۹۵۱ (از ۱۴۵ بیت تعدادی را نوشتم)

به نام توده از زیست محروم

<p>به نام مردم بسیار مظلوم به جز ملت پرستی دین ندارم که سرسخت اند همچو سنگ خاره که در رزم عدوان اند چون شیر که داده بر فرنگی گوشمالی که آگاه اند از هردرد مشرق که نبود در بساطشان به جز آه به نام مردم مرد بلوچی که دارند این وطن را دوست چون جان که هستند از حیات خوب مهجور که محروم اند از هر لطف و خوبی که سرگردان بود در کوه و صحرا که صد فرسنگ را با پا کنند طی برند لاش عدوان در گورستان به نام مردم این خاک نیکو که محکوم اند اندرچنگ و خواری که از زهر الم شد کامشان تلخ که خون دل بود در کامشان مل که در رزم عدو هستند چالاک به جز ملت پرستی دین ندارم ز درد توده ها خوب آگاه هستم شوم دلشاد از دانائی شان به درد ورنج و مظلومی گذشته از آنرو در دلم طوفان خون است به نام توده اش آغاز کردم رهانم صنف خود از چنگ پستی دهیم با همدگر ما دست یاری</p>	<p>به نام توده از زیست محروم که من جز عشق شان آئین ندارم به نام مردم مرد هزاره به نام توده زیبای پنجشیر به نام توده مرد شمالی به نام توده های مرد مشرق به نام توده مظلوم فراه به نام توده افغان کوچی به نام توده ازبک و ترکمان به نام مردم مرد چخانسور به نام مردم سمت جنوبی به نام مردم اچکزئی ها به نام توده های مرد غلزی به نام توده ایماق و نورستان به نام شیعه و سنی و هندو به نام توده های قندهاری به نام توده هرات و هم بلخ به نام توده آگاه کابل به نام توده مظلوم این خاک که من جز عشق شان آئین ندارم چو من از توده ام مردم پرستم مرامم نیست جز آگاهی شان همه عمرم به محرومی گذشته چو می دانم که حال توده چون است لذا من این حکایت ساز کردم که تا گویم به ایشان راز هستی به هم پویم راه رستگاری</p>
--	--

بلا تفریق با هم یار گردیم
 رفیق و مونس و غمخوار گردیم
 ز خواب بیخودی بیدار گردیم
 به نیک و بد همه هوشیار گردیم
 چومردان بهر حق خود ستیزیم
 عدو را همچو سگ ما خون بریزیم
 ولی زان پیش، کین منزل بپویم
 به صنف خود حقایق را بگویم
 بگویم نکته برجسته ای را
 کلید دفتر سر بسته ای را
 که چون با خلق محشورم شب و روز
 همی بینم که می نالند از سوز
 یکی از دست قاضی نوحه دارد
 که زین مردم یکی ایمان ندارد
 همه رشوه خور و پست و لثیم اند
 همه بی دین و ابلیس رجیم اند
 یکی از دست حاکم می زند داد
 ز جور این گروه هر دم به فریاد
 که حاکم خونخوار و ناسپاس است
 رذیل و پست و هم حق ناشناس است
 دگر می نالد از حکام اعلی
 که مرگ شان بود صد بار اولی
 همه خونخوار و پست و بد سرشت اند
 پلید و ظالم و بدخواه و زشت اند
 یکی گرید ز نایب الحکومه
 که آن ها اند از آل خصومه
 همه دزد و رذیل و بی مروت
 همه دور از مدارا و فتوت
 جفاجویند و آدم خوار و ظالم
 همه مجنون و مست و غیر سالم
 یکی نالد ز مأمور وز پولیس
 که آنها اند شاگردان ابلیس
 یکی از جور مستوفی به گریان
 ز جور بی حسابی هاش نالان
 که این مردم نه از آل حساب اند
 همه خونخوار و زشت و بی کتاب اند
 دگر از خان و از ارباب نالد
 ز دست جور شان بی تاب نالد
 یکی از دست قومندان بنالد
 دگر از اندوه زندان بنالد
 یکی از بی تمیزی داد دارد
 ز قضات تمیز فریاد دارد
 که آنها دشمن عدل و تمیز اند
 همه دزدان با مردم در ستیز اند
 یکی دارد ز شورا صد شکایت
 دگر گوید ز اعیان صد حکایت
 خلاصه هر یکی نالان زردی
 کشد از جور آنان آه سردی
 ولی اصل حقیقت خود نه این است
 خود آگاهید کین مطلب چنین است
 بچشم و سر همی بینید یاران
 که می بارد به وقت ابر باران
 شما دانید ای یاران دلجو
 که از سرچشمه آب آید به هر جو
 جهان این نکته را مکشوف سازد
 که گوساله به میخ خویش نازد
 شما خوب آگهید ای دوست داران
 که چشمه آب می گیرد ز باران
 بلی هر عاملی معمول دارد
 بلی هر علتی معلول دارد
 به هر کاری همی گردیم فایق
 اگر جویم ما اصل حقایق
 ز استبداد جز پستی نزاید
 ز دونان جز پلیدی بر نیاید
 ولی در توده مردانه ما
 شعور صنفی چون گردد هویدا
 سر دشمن به سنگ خاره کوبند
 که تاج و تخت ظلم یک باره کوبند

واقعاً زنده یاد داکتر عبدالرحمان محمودی از دل و جان عاشق میهن و مردم خود بود. وی شجاعانه و نا ترس و استوار و سر بر کف در راه ایجاد جامعه ای دور از استثمار و ستم و کاملاً انسانی رزمید. نام نامی وی با اخلاص و وفای بی امانی که به آزادی و میهن دوستی داشت، به مرد رزمنده و مبارز راه مردم وطن و جهان مبدل شده است.

درود فراوان بر روان این فرزند اصیل و خدمتکار واقعی وطن.

شعری از داکتر عبدالرحمن محمودی، زندان دهمزنگ سال ۱۳۳۲ هـ ش

تومیدانی که محمودی چسان است نه در بند زمین نی آسمان است
تومیدانی که دین و مسلک او محبت با همه خلق جهان است
تومیدانی که اندر رزم دشمن قلم در دست او گرز گران است
منم آن انقلابی از دل و جان که افکارم نه از این ونه آن است
مرا عشق و وطن دیوانه کرده مرادرد وطن درجسم و جان است
بگو با دشمنان پست مردم که محمودی نمیرد سخت جان است
همی داند ولی در جنگ دشمن زبانش تیزتر از هم سنان است
ز صنف (۱) بی‌نویانم از آن رو مرا مخدوم صنف رنجبران است
بگویم فاش با هرکس به هر جا که صنف بی‌نویانم چو جان است
یقین دانم که فردا بی نویان همه آقای ملک این جهان است
نه من تنگها یگانه قهرمانم همه مردم در این خاک آنچنان است
مرا قومیت کز افسانه‌شان همه فخر زمین و آسمان است
نمی لافم ببین تاریخ ما را درفشش ما درفش کاویان است
پرس از هر فرنگی این سخن را که ضرب دست افغانی چه سان است
بسوزد ز هول جنبش های مردم هرآن مرد فرنگی در فغان است

(۱) طبقه

نوشته داکتر سیف محمودی ۲۹ میزان ۱۳۹۳ در سالروز وفات زنده یاد داکتر عبدالرحمان محمودی ۲۹ میزان ۱۳۴۰